

علم و علم کاذب

متن حاضر سخنرانی کوتاهی از ایمره لاکاتوش دانشمند برجسته منطق، فلسفه علم و فلسفه ریاضی در رادیو است که ایراد شده است.

لاکاتوش در سال ۱۹۲۲ در مجارستان به دنیا آمد، در سال ۱۹۹۴ از دانشگاه بروسن فارغ التحصیل شد.

در سال ۱۹۴۵ به ترجمه مهمترین آثار ریاضی پرداخت و ترجمه اثر بزرگ پولیا «چگونه باید حل کرد» را به پایان رساند. در سال ۱۹۵۶ که شورش طرفداران تیتو در مجارستان به وسیله ارتش شوروی سرکوب شد، لاکاتوش ابتدا به وین و سپس به انگلستان رفت و با آثار پوپر آشنا شد و تز PH. D خود را در باب دلایل «منطق اکتشاف ریاضی» نوشت. وی مدتی دستیار و همکار پوپر بود و پس از چندی در صف منتقدین وی قرار گرفت، لاکاتوش در سال ۱۹۷۴ درگذشت.

نوشته ایمره لاکاتوش^۲

احترام انسان به معرفت، یکی از برجسته ترین خصائص اوست. معرفت به زبان لاتین «Scientia» است و کلمه «Science» (= علم) به عنوان محترم ترین نوع معرفت معرفی شده است. ولی آنچه علم را از خرافات یا علم کاذب متمایز می سازد، چیست؟ کلیسای کاتولیک، پیروان کوپرنیک و حزب کمونیست، پیروان مندل را به بهانه اینکه عقاید آنها علم کاذب است، طرد کردند و آزار دادند. بنا براین ملاحظه می شود که مسئله حد و مرز علم و علم کاذب، صرفاً یک مسئله مربوط به مشرب فلسفی نیست، بلکه دارای ارتباط و اهمیت برجسته سیاسی و اجتماعی است.

عده ای از فلاسفه کوشش کرده اند تا مسأله تعیین حد و مرز علم را به این صورت حل کنند که اگر اغلب مردم، حکمی را بنحوی نسبتاً جدی قبول داشته و آن را پذیرفتند، حکم مزبور مقام و منزلت علم را به دست

می آورد؛ ولی تاریخ تفکر به ما نشان می دهد که بسیاری از مردم در گذشته، به عقاید کاملاً بی پایه و بی اساس سرسپردگی کامل داشته اند. در مقابل برخی از دانشمندان حتی در مورد بهترین تئوریهای خود بسیار به دیده شک می نگریستند. تئوری نیوتون یکی از نیرومندترین تئوریهای است که علم تا کنون بوجود آورده است، ولی خود نیوتون هیچگاه باور نداشت که اجسام از یک فاصله یکدیگر را جذب می کنند. بنابراین، هیچ درجه ای از تعهد و اعتقاد در قبال یک حکم، آن حکم را به علم تبدیل نمی کند. در واقع نشانه برجسته رفتار علمی یک نوع تلقی تردیدآمیز حتی نسبت به تئوریهایی است که شدیدترین دلستگی را به آنها داریم. اعتقاد کورکورانه به یک تئوری، یک فضیلت فکری نیست بلکه یک خیانت فکری است. بنابراین، حکمی ممکن است علم کاذب باشد حتی اگر کاملاً موجه و حق بجانب جلوه کند، و همه به آن معتقد باشند. از سوی دیگر، حکمی ممکن است از نظر علمی ارزشمند باشد، حتی اگر باور نکردنی جلوه کند و هیچکس به آن معتقد نباشد. **یک تئوری می تواند دارای ارزش علمی بسیار عالی باشد، حتی اگر هیچکس آن را نفهمد چه رسد به اینکه آن را باور داشته باشند.** ارزش معرفتی یک تئوری، هیچ ارتباطی با تأثیر روان شناختی ای که روی اذهان مردم می گذارد ندارد. اعتقاد، تعهد، دلستگی و فهم، از حالات ذهن انسان هستند. ولی ارزش عینی و علمی یک تئوری، مستقل از ذهن انسانی است که آن را خلق می کند، یا آن را می فهمد. ارزش علمی آن فقط به پشتیبانی و حمایت عینی ای که این تئوریا یا حدسها در واقعیات (فاکتها) به دست می آورند، متکی است.

هیوم می گفت: «اگر کتابی را در دست بگیریم که حاوی هیچ استدلالی انتزاعی مرتبط با کمیت و عدد یا هیچ استدلال تجربی درباره امر واقع و وجود نباشد، باید آن را به آتش بیندازیم، زیرا جز سفسطه و فریب هیچ چیز در بر ندارد»

ولی باید پرسید: استدلال تجربی چیست؟

اگر به کتب و منابع وسیع قرن هفدهم در باره سحر و جادو مراجعه کنیم، آنها را پر از گزارشهای مشاهدات دقیق و گواهیهای همراه با سوگند و حتی تجربیات خواهیم یافت.

گلانوئل^۳ فیلسوف مشهور سالهای نخست انجمن پادشاهی انگلیس، جادوگری را عالیترین نمونه استدلال تجربی تلقی می کرد.

بنابر این قبل از آنکه طبق نظر هیوم، کار سوزاندن کتاب را آغاز کنیم، باید استدلال تجربی را تعریف کنیم. در استدلال علمی، تئوریا با واقعیتهای مواجه می شوند و یکی از شرایط اساسی استدلال علمی این است که تئوریا باید مورد حمایت و پشتیبانی واقعیات قرار گیرند.

حال باید پرسید که واقعیات با چه دقتی می توانند از تئوری

1 - Polya

2- Imre Lakatos

3- Glaneville

شد. منطق استقرایی بر آن شد تا احتمالات تئوریهی گوناگون را بر حسب کل شواهدی که بر له آن تئوریهی در دسترس است تعریف کند. اگر احتمال ریاضی یک تئوری بالا باشد، در آن صورت شایسته این است که علمی توصیف شود. اگر این احتمال پایین یا صفر باشد، تئوری مزبور علمی نمی باشد. بدین ترتیب معیار شرافت و تقوای علمی این است که هرگز چیزی را که لااقل تا درجه بالایی محتمل نباشد، بیان نکنند. احتمال‌گرایی سیمای جذابی دارد. به جای آنکه یک تمایز ساده‌گرای سیاه و سفید بین علم و شبه‌علم ارائه دهد، یک درجه بندی پیوسته از تئوریهی ضعیف با احتمال پایین تا تئوریهی خوب با احتمال بالا عرضه می‌کند ولی در سال ۱۹۳۴ کارل پوپر یکی از بانفوذترین فلاسفه عصر ما چنین استدلال کرد که «احتمال ریاضی کلیه تئوریهی - چه علم اصیل و چه علم کاذب - با در دست بودن هر مقدار شواهد بر له آنها، مساوی صفر است».

اگر استدلال پوپر درست باشد، تئوریهی علمی نه تنها متساویاً غیر قابل اثبات هستند، بلکه نیز متساویاً غیر محتمل می باشند. بدین جهت معیار جدیدی تشخیص مرز بین علم و شبه علم لازم است و پوپر یک معیار پیچیده‌ای پیشنهاد کرد. طبق معیار پوپر، یک تئوری می‌تواند علمی باشد حتی اگر هیچگونه مدرک و دلیل بر له آن موجود نباشد. برعکس می‌تواند علم کاذب باشد، حتی اگر تمام مدارک و شواهد موجود بر له آن گواهی دهد. یعنی جنبه علمی یا غیر علمی بودن یک تئوری می‌تواند مستقل از واقعیات تعیین شود. یک تئوری «علمی» است، اگر کسی از پیش یک تجربه (یا مشاهده) قاطع را معرفی کند که بتواند تئوری مزبور را ابطال کند. برعکس تئوری مزبور علم کاذب یا شبه علمی خواهد بود، اگر معرفی چنین ابطال‌کننده بالقوه‌ای امکان نداشته باشد. اما اگر چنین باشد دیگر بین تئوریهی علمی و شبه علمی، نمی‌توان مرزی تعیین کرد بلکه در واقع تا حدودی روش علمی را از روش غیر علمی متمایز می‌سازیم. برای یک فرد معتقد به نظریه پوپر، مارکسیسم "علمی" خواهد بود اگر مارکسیست‌ها واقعیاتی را معرفی کنند که در صورت مشاهده، آنها را وادار کند تا از مارکسیسم دست بکشند. در غیر این صورت، مارکسیسم یک علم کاذب می‌شود. همواره جالب خواهد بود، از یک مارکسیست سؤال شود، چه واقعه یا حادثه قابل تصویری باعث خواهد شد که مارکسیسم را رها کند. در صورتی که وی به مارکسیسم متعهد باشد به طور حتم برایش غیر اخلاقی خواهد بود اگر وضع اموری را معرفی کند که بتواند مارکسیسم را ابطال سازد. بدین ترتیب یک حکم ممکن است به یک عقیده علمی کاذب تنزل و یا به یک معرفت اصیل ارتقاء یابد، برحسب اینکه آیا شرایط قابل مشاهده‌ای که منجر به ابطال آن شود را می‌توانیم بیان کنیم یا نه.

آیا در این صورت، معیار ابطال‌پذیری پوپر می‌تواند راه حلی برای مسأله تعیین حد و مرز بین علم از علم کاذب باشد؟ نه نمی‌تواند. زیرا معیار پوپر، لجاجت و سرسختی اصرار آمیز تئوریهی علمی را

پشتیبانی کنند؟ پاسخهای مختلفی به این سؤال داده شده است. تصور نیوتون این بود که قوانین خود را از روی واقعیات ثابت کرده است. او افتخار می‌کرد که کارش بیان فرضیه‌های صرف نبوده و فقط تئوریهایی را که بر مبنای واقعیات ثابت شده عنوان کرده است بویژه مدعی بود که قوانین خود را از پدیده‌های ارائه شده توسط کیپلر استنتاج کرده است. ولی فخر فروشیهای او بی‌اساس بود، زیرا طبق ادعاهای کیپلر، مسیر سیارات بیضی است در صورتیکه طبق تئوری نیوتون، سیارات فقط در حالتی خاصی مسیر بیضی شکل دارند که طی حرکتشان یکدیگر را دچار اختلال نسازند. اما این شرط هیچگاه صادق نیست و طبق قوانین نیوتون سیارات به طور حتم مسیر یکدیگر را مختل می‌کنند. بنا بر این نیوتون مجبور شد تا تئوری انحراف مدار را ابداع کند، که از آن چنین برمی‌آید که هیچ سیاره‌ای در مسیر بیضی حرکت نمی‌کند. می‌توان به آسانی اثبات کرد که ممکن نیست از تعداد محدودی از واقعیتهای، یک قانون طبیعت را با منطق معتبر نتیجه گرفت، ولی هنوز که هنوز است مرتب می‌خوانیم که تئوریهی از روی واقعیتهای ثابت می‌شوند. این چنین مقاومت در برابر منطق مقدماتی چرا رخ می‌دهد؟

توضیح بسیار موجهی در این باره وجود دارد. دانشمندان قصد دارند تئوریهی خود را چنان قابل احترام سازند که شایستگی عنوان «علم» یعنی معرفت اصیل را داشته باشد. از قرن هفدهم که علم به معنی امروزی‌اش پدید آمد، این تصور نزد دانشمندان وجود داشت که علم باید بدون هیچگونه تردیدی ثابت شود و به صورت معرفت مطمئن درآید. دانشمند اگر بخواهد شایسته این عنوان باشد، نباید حدس بزند، بلکه باید هر جمله‌ای را که بیان می‌کند از روی واقعیات ثابت کند. این معیار شرافت علمی بود. تئوریهایی که از روی واقعیات ثابت نشده باشند، به منزله علم کاذب معصیت‌آمیز و همچون بدعت کفرآمیز در جامعه تلقی می‌شد. فقط فروریختگی تئوری نیوتونی در قرن حاضر بود که دانشمندان را وادار ساخت تا درک کنند. میزان و معیار شرافت و درستکاری علمی که آنها برای خود ساخته بودند، جنبه تخیلی داشته است. قبل از ظهور اینشتاین، اکثر دانشمندان فکر می‌کردند، نیوتون قوانین نهایی و اساسی را که خداوند در طبیعت به ودیعه گذاشته است، با اثبات آنها از روی واقعیات کشف و آشکار ساخته است. امپیر در اوایل قرن نوزدهم چنین احساس کرد که باید کتاب مربوط به اندیشه‌هایش در زمینه الکترومغناطیس را تئوری ریاضی پدیده‌های الکترودینامیک که "بدون کوچکترین شبهه‌ای از تجربه استنتاج شده است" نامگذاری کند. اما در آخر کتاب، تصادفاً اعتراف می‌کند که بعضی از تجربیات مربوطه هیچگاه انجام نشده و حتی آلات و ابزار لازم برای انجام آنها ساخته نشده است.

حال اگر کلیه تئوریهی علمی به طور مساوی اثبات نشدنی است، وجه تمایز دانسته‌های علمی از جهل و علم اصیل از علم کاذب چیست؟ یک پاسخ به این سؤال از قرن بیستم توسط منطقیون استقرایی ارائه

مثال، اگر سیاره‌ای، دقیقاً آنطور که می‌باید حرکت نکند دانشمند نیوتونی حدسهای خود را دربارهٔ انکسار اتمسفری و انتشار نور در طوفانهای مغناطیسی و صدها حدس دیگر که همگی بخشی از برنامهٔ تحقیق هستند، رسیدگی و بازنگری می‌کند. وی ممکن است حتی سیاره‌ای که هیچگاه دیده نشده را اختراع و موقعیت، جرم و سرعت آن را محاسبه کند تا بی‌قاعدگی ملاحظه شده را توضیح دهد. حال باید گفت تئوری جاذبهٔ نیوتون، تئوری نسبیت اینشتاین، مکانیک کوانتیک، مارکسیسم و فرویدیسم، همگی برنامه‌های تحقیق هستند، هر کدام با هسته‌های سفت و سخت که مشخصهٔ آنهاست و سرسختانه از آن دفاع می‌شود و نیز هر کدام با کمر بند حفاظتی انعطاف پذیر و با یک دستگاه دقیق و ظریف حل مسئله. هر یک از این تئوریه‌ها، در هر مرحله از تحول خود مسائل و بی‌قاعدگیهای هضم نشده‌ای دارند. اگر به این معنی بگیریم، همهٔ تئوریه‌ها ابطال شده به دنیا می‌آیند و به همان شکل از دنیا می‌روند. ولی آیا همه آنها از لحاظ خوب و یا بد بودن مساوی هستند؟ تاکنون برنامه‌های تحقیق را توصیف می‌کردم، ولی نگفتم چگونه می‌توان یک برنامه علمی یا پیش‌رونده را از یک برنامه علم‌نما یا انحطاط یافته تمیز و تشخیص داد. برخلاف آنچه پوپر می‌گوید، تفاوت می‌تواند در این باشد که بعضی از این برنامه‌ها هنوز ابطال نشده باقی مانده‌اند، در حالیکه برخی دیگر از آنها هم اکنون ابطال شده‌اند.

وقتی نیوتون اصول خود را منتشر کرد، همه می‌دانستند که این اثر قادر نیست حتی حرکت ماه را به درستی توضیح دهد. در واقع، حرکت قمری تئوری نیوتون را ابطال می‌کرد. کوفمن^۱ فیزیکدان برجسته، تئوری نسبیت اینشتاین را درست در همان زمان که منتشر شده بود ابطال کرد. ولی همهٔ برنامه‌های تحقیقی که مورد ستایش من می‌باشند یک خاصیت مشترک دارند. همهٔ آنها واقعیت‌های تازه‌ای را پیش‌بینی می‌کنند، واقعیت‌هایی که یا جواب آنها در نظر هیچکس نبوده، یا آنکه با برنامه‌های تحقیقی پیشین یا برنامه‌های تحقیقی رقیب در تناقض واقعی بوده‌اند. به عنوان مثال، در سال ۱۶۸۶، هنگامی که نیوتون تئوری جاذبهٔ خود را ارائه کرد، دو تئوری رایج دربارهٔ ستاره‌های دنباله‌دار وجود داشت. تئوری عوامانه‌تر، ستاره‌های دنباله‌دار را به منزلهٔ علامتی از سوی یک رب‌النوع خشمگین می‌نگریست که هشدار می‌داد بزودی ضربه خود را وارد خواهد آورد و بلا را نازل خواهد کرد. یک تئوری دیگر از کپلر که زیاد هم شناخته شده نبود، چنین می‌پنداشت که ستاره‌های دنباله‌دار، اجرام سماوی هستند و در خط مستقیم حرکت می‌کنند. حال طبق تئوری نیوتونی، بعضی از این ستاره‌های دنباله‌دار مسیر هذلولی یا سهمی داشتند و هیچگاه باز نمی‌گشتند و برخی دیگر مسیرشان بیضی معمولی بود. هالی^۲ دانشمندی که در برنامهٔ نیوتونی کار می‌کرد، بر مبنای مشاهدهٔ یک بخش

نادیده می‌گیرد. دانشمندان پوست کلفت‌اند. آنها تنها به این دلیل که واقعیات یک تئوری تناقض دارد، آن تئوری را رها نمی‌کنند. آنها معمولاً یا یک فرضیه نجات اختراع می‌کنند تا آنچه را که بعداً یک بی‌قاعدگی صرف نام‌گذاری می‌نمایند توضیح دهند و یا آنکه اگر نتوانند بی‌قاعدگی مزبور را توضیح معطوف می‌دارند. دقت کنید که دانشمندان دربارهٔ بی‌قاعدگیها یا نمونه‌های متمدن سخن می‌گویند نه دربارهٔ ابطالها. البته تاریخ علم پر از نقل روایاتی است که چگونه تجربیات قاطع گویا تئوریهایی را هلاک کرده است، ولی این روایات مدت مدیدی پس از کنار گذاشته شدن تئوریه‌ها، اختراع شده‌اند. اگر پوپر از یک دانشمند نیوتونی پرسیده بود که تحت چه شرایطی (شرایط تجربی) حاضر خواهد بود از تئوری نیوتونی دست بکشد، در آن صورت برخی از دانشمندان نیوتونی عیناً مثل بعضی مارکسیستها حیران و ساکت می‌مانند.

پس نشانهٔ اختصاصی علم چیست؟ آیا باید بپذیریم که یک انقلاب علمی دقیقاً مانند یک تغییر غیر عقلایی در تعهد ماست؟ توماس کوهن، فیلسوف علم برجستهٔ امریکایی پس از آنکه ساده لوحی ابطال پذیری پوپر را کشف کرد به همین نتیجه رسید. ولی اگر حق با کوهن باشد در آن صورت هیچگونه مرزبندی روشن و صریحی بین علم و شبه علم، هیچگونه پیشرفت علمی و انحطاط فکری، هیچگونه معیار درستکاری و شرافت علمی وجود ندارد. پس او چه معیاری برای تشخیص و تعیین مرز بین پیشرفت علمی و انحطاط فکری می‌تواند عرضه کند؟

در چند سال اخیر، من از یک متدولوژی برنامه‌های تحقیق علمی جانب‌داری کرده‌ام که بعضی از مسائلی را که هم پوپر و هم کوهن در حل آن ناموفق بوده‌اند، حل می‌کند. نخست من مدعی هستم که واحد توصیفی نوعی دستاورد علمی عبارت از یک فرضیهٔ جدا و منفرد نیست، بلکه در واقع یک برنامهٔ تحقیق است که واحد مزبور را تشکیل می‌دهد.

علم عبارت از آزمایش و خطای ساده و یک سری حدسها و ابطالها نیست. حکم اینکه «تمام قوها سفید هستند» ممکن است با کشف یک قوی سیاه ابطال شود. ولی چنین آزمایش و خطای کم‌مایه و مبتذل مقام علم را ندارد. به عنوان مثال، علم نیوتونی صرفاً مجموعه‌ای از چهار حدس مشتمل بر سه قانون مکانیک و یک قانون جاذبه نمی‌باشد. این چهار قانون فقط هسته اصلی و بنیادین برنامه نیوتونی را تشکیل می‌دهند. ولی این هسته بنیادین، توسط یک کمر بند حفاظتی وسیع شامل فرضیه‌های امدادی، از ابطال محافظت می‌شود و حتی مهم‌تر از این، برنامهٔ تحقیق دارای یک قاعده و روال کشف (hewistic)، یعنی یک دستگاه نیرومند حل مسأله نیز می‌باشد، که با کمک تکنیکهای پیچیده و دقیق ریاضی، بی‌قاعدگیها و ترمدها را هضم می‌کنند و حتی آن را به شواهد و دلایل مثبت بر له تئوری مبدل می‌سازند. به عنوان

1- Kaufmann

2- Halley

می‌افتد آنوقت با برنامه‌های تحقیقی منحنی سروکار داریم. حال چگونه انقلابهای علمی رخ می‌دهند؟ اگر دو برنامه تحقیقی رقیب داشته باشیم که یکی از آنها پیشرونده و دیگری انحطاطی باشد، دانشمندان گرایش به این دارند که به برنامه پیشرونده بپیوندند. این است دلیل و موجب عقلانی انقلابهای علمی. اما در عین اینکه شرافت علمی ایجاب می‌کند که همه سوابق و نتایج تجربی را به صورت آشکار و عمومی اعلام داریم. غیر شرافتمندانه نخواهد بود اگر روی یک برنامه انحطاطی اصرار ورزیم و سعی کنیم آن را به یک برنامه پیشرونده مبدل سازیم. برخلاف نظر پوپر، متدولوژی برنامه‌های تحقیق به ما یک عقلانیت لحظه‌ای ارائه نمی‌دهد. باید ما با برنامه‌های نوپا به ملایمت برخورد کنیم. ممکن است دهها سال طول بکشد که برنامه‌ها از لحاظ تجربی پیشرونده شوند. **انتقاد عبارت از این نیست که یک تئوری را با ابطال سریعاً به سبک پوپر بکشیم، انتقاد مهم همیشه سازنده است، بدون تئوری بهتر هیچ ابطالی وجود ندارد.** کوهن در اشتباه است که تصور می‌کند انقلابهای علمی ناگهانی و به منزله تغییرات غیر عقلانی در پیش می‌باشند. تاریخ علم هم نظر پوپر و هم نظر کوهن را رد می‌کند. با بررسی دقیق معلوم می‌شود که هم تجربیات قاطع پوپر و هم انقلابهای منتسب به کوهن چیزی جز افسانه‌هایی نیستند. آنچه معمولاً اتفاق می‌افتد این است که برنامه‌های تحقیق پیشرونده جایگزین برنامه‌های تحقیق منحنی می‌شوند.

کوچک از خط مسیر یک ستاره دنباله‌دار محاسبه کرد که ۷۲ سال دیگر بازخواهد گشت. وی حتی دقیقه زمانی را که ستاره مزبور باز در یک نقطه کاملاً مشخص آسمان دیده خواهد شد، محاسبه کرد. این باورکردنی نبود. اما ۷۲ سال بعد، وقتی هم نیوتون و هم هالی مدت‌ها چشم از جهان پوشیده بودند، ستاره دنباله‌دار هالی، به همان صورت که هالی پیش‌بینی کرده بود بازگشت. عیناً به همین ترتیب دانشمندان نیوتونی وجود و حرکت دقیق سیاره‌های کوچکی را که قبلاً هیچگاه دیده نشده بودند، پیش‌بینی کردند. می‌توانیم برنامه اینشتاین را در نظر بگیریم. برنامه مزبور این پیش‌بینی حیرت‌آور را کرد که اگر ما فاصله دو ستاره را در شب و در روز (البته هنگامی که در اثر کسوف مرئی هستند) اندازه‌گیری کنیم، اندازه‌ها متفاوت خواهند بود. هیچکس حتی فکر این را نکرده بود که قبل از برنامه اینشتاین به چنین مشاهده‌ای دست بزنند. بنا بر این در یک برنامه تحقیقی پیش‌رونده، تئوری ما را به کشف واقعیات تازه‌ای که تا کنون ناشناخته بود راهنمایی می‌کند. ولی در برنامه‌های منحنی، تئوریه‌ها صرفاً به منظور جای دادن واقعیات معلوم ساخته و پرداخته می‌شوند. به عنوان مثال آیا مارکسیسم هرگز به طور موفقیت‌آمیز واقعیت جدی و حیرت‌آوری را پیش‌بینی کرده است؟ هرگز البته بعضی پیش‌بینیهای مشهور ولی ناموفق داشته است. پیش‌بینی فقر مطلق طبقه کارگر، پیش‌بینی اینکه در جوامع سوسیالیستی از انقلابها خبری نخواهد بود، پیش‌بینی اینکه بین کشورهای سوسیالیستی تضاد منافع وجود نخواهد داشت. بنابر این ملاحظه می‌شود که پیش‌بینیهای اولیه مارکسیسم متهورانه و حیرت‌انگیز بود، ولی با عدم موفقیت مواجه گردید. مارکسیستها همه این ناکامیها را توضیح دادند و سطح زندگی رو به ترقی طبقه کارگر را با ابداع تئوری امپریالیسم تبیین کردند. آنها حتی توضیح دادند که چرا نخستین انقلاب سوسیالیستی در روسیه عقب مانده از لحاظ صنعتی بوقوع پیوست. آنها حادثه برلین سال ۱۹۵۳، بوداپست سال ۱۹۵۶ و پراگ سال ۱۹۶۸ را "توضیح" دادند. آنها نزاع روسیه و چین را "توضیح" دادند، ولی فرضیه‌های امدادی تماماً بعد از واقعه سرهم بندی شدند تا تئوری مارکسیسم را از واقعیات محافظت کنند. می‌بینید که برنامه نیوتونی منجر به واقعیتهای تازه شد، ولی مارکسیسم از واقعیتهای عقب افتاد و می‌رود تا آنها را بگیرد.

خلاصه اینکه علامت مشخصه پیشرفت تجربی، تأییدهای پیش پا افتاده نیست. حق با پوپر است که میلیونها از این گونه تأییدها وجود دارد. این موفقیتی برای تئوری نیوتون نیست که سنگها وقتی رها می‌شوند به زمین می‌افتند. حال هر قدر هم این امر تکرار شود نشانه موفقیت بیشتر نیست. اما به اصطلاح ابطالها نیز آنطور که پوپر موعظه کرده است، نشانه مشخصه عدم موفقیت تجربی نیستند. زیرا تمام برنامه‌ها در یک اقیانوس دائم بی‌قاعدگی‌ها رشد می‌کنند. آنچه واقعاً به حساب می‌آید پیش‌بینیهای غیر منتظره و حیرت‌انگیز است. چند تا از آنها کافی است که شاهین ترازو را برگرداند. وقتی تئوری از واقعیتهای عقب

طبیعی است که این هدف بزرگ را، یک سازمان کوچکی مثل دفتر همکاری حوزه و دانشگاه نمی‌توانست تأمین بکند، و در حقیقت تأسیس دفتر، یک قدم در این راه بزرگ بوده است.

نکته دیگری که باید در اینجا بیان کنم این است که همکاری بین حوزه و دانشگاه می‌تواند در ابعاد بسیار متنوعی مطرح باشد، مثلاً در بعد فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، پژوهشی. ولی دفتر، در جهت همکاری این دو مرکز علمی، تنها بعد پژوهشی را محور قرار داده و به ابعاد فرهنگی، سیاسی و اجتماعی کمتر پرداخته و یا نپرداخته است. تازه همین بعد پژوهشی هم، در محدوده خاصی از علوم انسانی است. یعنی در رشته‌هایی از علوم انسانی که از یکسو نسبت به سایر رشته‌های علوم انسانی «علوم مادر» محسوب می‌شوند و در خانواده علوم انسانی نقش تعیین‌کننده دارند و از سوی دیگر در باب آنها با توجه به بینشهای اسلامی پژوهشی جدی صورت نگرفته بود. مانند روانشناسی، حقوق، اقتصاد، جامعه‌شناسی و علوم تربیتی که در آغاز کار دفتر شروع شد، و بعضی رشته‌های دیگر که بعداً اضافه شده و جناب آقای اعرافی که در مسؤلیت معاونت پژوهشی دفتر عمده وظایف را بر عهده دارند، توضیح خواهند داد.

با توجه به این نکات اگر سؤال شما این باشد که در همین بخش پژوهشی، دفتر تا چه حد موفق بوده است، ارزیابی بنده این است که در بحث مبانی این رشته‌ها، یعنی مبانی علوم انسانی، تا حد زیادی دفتر توفیق داشته است. البته بسیاری از آنها، هنوز مرحله اولش پایان یافته است، یعنی گفت و شنودهایی بین اساتید و محققین حوزه و دانشگاه صورت گرفته است و مشروح این گفت و شنودها، در بیش از ۱۰۰ جزوه تدوین شده و در اختیار پژوهشگران و دانش‌پژوهان قرار گرفته است. یک مرحله هم معرفی مبانی فکری اسلامی برای اساتید دانشگاه، در زمینه جهان بینی و اسلام‌شناسی بود که توسط اساتید حوزه و بخصوص حضرت آیه‌الله مصباح صورت گرفت و بخشی از آن توسط انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم به چاپ رسیده و قسمتهای دیگر نیز تکثیر شده و در دسترس محققین است.

اما آن مرحله پژوهشی که کار عملی دفتر بود، تاکنون بیش از ده جلد کتاب در زمینه مبانی رشته‌های مختلف این علوم تدوین شده است این کار ادامه دارد و بحمدالله بنیانهای لازم برای کار فراهم شده است. البته همینجا عرض کنم که از دید خود ما، یک ضعف عمده‌ای که در کار دفتر بوده و هم‌اکنون هم هست و ضرورت دارد که پیگیریهای لازم بشود تا برطرف شود، این است که، همان‌طور که از اسم دفتر همکاری حوزه و دانشگاه پیداست، بنا بوده این تحقیقات با همکاری و کار مشترک محققین و اساتید حوزه و دانشگاه صورت بگیرد، ولی در بعضی موارد آن‌طور که باید و شاید، ما در جذب همکاری دراز مدت همه اساتیدی که

نگاهی به کارنامه دفتر

مصاحبه با حجة الاسلام والمسلمین محمدی عراقی رئیس دفتر همکاری و حجة الاسلام والمسلمین اعرافی معاونت پژوهشی دفتر

مجله: با تشکر از حجة الاسلام والمسلمین جناب حاج آقای محمدی عراقی که وقت خودشان را در اختیار مجله قرار دادند از ایشان تقاضا می‌کنیم به عنوان فردی که از آغاز تأسیس دفتر در فعالیتهای دفتر حضور داشته و در دو سال اخیر هم ریاست دفتر را عهده دار شده‌اند به اولین سؤال مجله در خصوص هدف از تشکیل دفتر همکاری حوزه و دانشگاه و درصد موفقیتی که در رسیدن به این هدف داشته است توضیح دهند.

آقای محمدی عراقی: الحمد والشکر لله رب العالمین، وصلى الله على محمد وآله الطاهرين.

مسأله حوزه و دانشگاه و ارتباط بین این دو، در حقیقت یکی از اهداف استراتژیک نظام ما و از ارکان موفقیت نظام اسلامی است. دلیلش هم روشن است چون این حرکت زیر بنای همه تلاشهای اعتقادی و فرهنگی ماست که به منظور گشودن راه جدیدی در برابر بشریت صورت می‌گیرد. یعنی رهبری این انقلاب، این هدف را از آغاز دنبال می‌کرد، و چون این انقلاب که یک انقلاب فرهنگی است در حقیقت راه جدیدی را در زندگی بشریت مطرح می‌کند و دارای مبانی اعتقادی و فکری و مکتبی متفاوت با بینش حاکم بر جهان کنونی است، بنابراین مرکز و جایگاهی می‌خواهد که این فکر را تولید و تأمین بکند. طبیعی است که آن مرکز حوزه و دانشگاه است، به این معنا که همکاری سیستماتیک علمی و عملی این دو دستگاه است که می‌تواند تولید کننده فکر و هدف‌گذاری و تأمین‌کننده نیازهای عمیق اندیشه و عمل در این نظام باشد. از آنجاکه برای مخاطبین این مجله مسأله روشن است و عمق موضوع را درک می‌کنند، بیش از این توضیح لازم نیست. البته